

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۶، پیاپی ۱۰۵، زمستان ۱۳۹۱

دیالکتیک ساختاری در دولت نظامی گرای افشار

احمد درستی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۲/۱۹

چکیده

تاریخ ایران در دوره اسلامی شاهد ظهور دولت‌های نظامی گرای متعددی همچون غزنویان، ایلخانان، تیموریان و افشاریان بوده است. از میان دولت‌های یادشده، سلسله افشار عمری به غایت کوتاه داشت. این مقاله با هدف بررسی علل فروپاشی زود هنگام دولت نظامی گرای افشاری تهیه شده است. فرضیه اصلی مقاله این است که فقدان ارتباط مناسب میان ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی موجب بی ثباتی سیاسی و در نهایت فروپاشی این دولت شد. برای ارزیابی این فرضیه، پس از ارائه چارچوب نظری پژوهش، داده‌های مربوط به ویژگی‌های ساختار اجتماعی و سیاسی این دوره با استفاده از منابع دست اول تاریخی و پژوهش‌های نوین جمع آوری شد. سپس با بررسی ابعاد مختلف ارتباط میان این دو سطح ساختاری و تدقیق در پیامدهای آن، نتایج زیر به دست آمد: در دوره افشاریه به علت عدم تعامل ساختاری مناسب در سطح کلان نظام سیاسی،

۱. دکترای علوم سیاسی و پژوهشگر دانشگاه امام حسین (ع)

نشانی الکترونیک: ahmad_dorosti@yahoo.com

شکاف‌های اجتماعی در عرصه سیاسی بازتولید شد و انسجام گروه‌های حاضر در ساختار قدرت به هم خورد. به عبارت دیگر، نظام سیاسی از ایجاد پیوند مناسب میان گروه‌های مختلف اجتماعی ناتوان ماند و نتوانست ارتباط عقیدتی یا اشتراک منافع یا هویت فراگیر جمعی در بین آنها ایجاد کند. در نتیجه، همکاری آنها در قالب چارچوب‌های دولت عملی نشد. از سوی دیگر، به دلیل فاصله گرفتن نظام سیاسی از مردم، دولت پشوانه‌های اجتماعی خود را از دست داد که در نهایت به بی‌ثباتی و فروپاشی زود هنگام آن منجر شد.

واژه‌های کلیدی: دولت افشاریه، دیالکتیک ساختاری، ساختار سیاسی، نظام میلیتاریستی، ساختار اجتماعی.

مقدمه

برآمدن نادرشاه در روند زوال و انحطاطی که از اواسط عصر صفوی دامنگیر ایران شده بود، وقفه‌ای کوتاه ایجاد کرد و به صورت گذرا جانی دوباره به جامعه ایران بخشید، اما نتوانست نقطه پایانی بر این روند گذاشته و مانع از سقوط بیشتر جامعه و دولت در سراسری انحطاط شود، تا جایی که نشانه‌های زوال در اواخر عصر افشاریه دوباره فعال شد و بار دیگر زندگی مردم را در گرداب نابسامانی‌ها و آشفتگی‌ها و جنگ‌های بی‌فرجام داخلی فرو برد. با این دیدگاه، تأمل در علل زوال دولت افشاری، صرفاً پرداختن به یک اتفاق ساده و گذرای تاریخی نیست، بلکه اندیشیدن به سرنوشت ملتی است که در طول قرن‌ها دچار شوربختی انحطاط شده و برای رهایی از آن به تلاش‌های گوناگونی دست زده که همواره قرین کامیابی نبوده است. تشکیل دولت افشاری یکی از اقدامات خطیری بود که نوید رهایی و گشایش را برای مردم به همراه آورد، اما گذشت زمان واهی بودن چنین نویدی را آشکار کرد.

عده‌ای از پژوهشگران و متخصصان تاریخ افشاریه در مورد اسباب و علل این شکست در چنین مقطع حساسی از تاریخ ایران اندیشیده و عواملی همچون اختلال مشاعر نادر، خیانت اطرافیان، و افراط در سیاست‌های جنگ طلبانه را علل اصلی این ناکامی‌ها دانسته‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد عوامل دیگری نیز در کار بوده‌اند که در نگاه اول چندان واضح و شناختنی نیستند و تتبع بیشتری می‌طلبند.

این مقاله می‌کوشد بدون ردّ علل یادشده یا کاستن از اهمیت آن‌ها، مسئله فروپاشی امپراطوری بزرگ افشاری را که جان پری از آن با عنوان «امپراطوری ایرانی - هندی - آسیای مرکزی» نام می‌برد، از زاویه ارتباط ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی مورد مذاقه قرار دهد (Perry, 1985: 58). فرض اصلی پژوهش فعلی این است که فقدان ارتباط مناسب میان ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی در دوره افشاریه، هم موجب بازتولید شکاف‌های اجتماعی در سطح سیاسی، و هم باعث کاهش پشتوانه اجتماعی دولت شد. در نتیجه چنین فرایندی، تعارض‌های درونی و بی‌ثباتی سیاسی افزایش یافت، که به مرور زمان، زمینه فروپاشی نظام سیاسی را فراهم آورد. برای ارزیابی این فرضیه، ابتدا مفاهیم اصلی پژوهش را در قالب مبانی نظری تحقیق تبیین می‌کنیم و سپس بر اساس آن، ویژگی‌های ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی و در ادامه نحوه تعامل آن‌ها را با یکدیگر بررسی می‌کنیم.

مبانی نظری تحقیق

سیاست در زمینه‌ای اجتماعی رخ می‌دهد؛ زیرا نظام‌های سیاسی بر بستری اجتماعی شکل می‌گیرند و از ویژگی‌های آن (ساختار اجتماعی) تأثیر می‌پذیرند. ساختار اجتماعی در معنای اخص آن ناظر به نحوه سازماندهی و گروه‌بندی‌های کلان جمعیت در یک جامعه است که اغلب با عنوان «قشر بندی جامعه» شناخته می‌شود. در همه جوامع افراد بر حسب وجهه، احترام، امکانات اقتصادی، قدرت سیاسی، منزلت اجتماعی و... دسته‌بندی می‌شوند (قرائی مقدم، ۱۳۸۶: ۲۷۶). چگونگی سازمان‌یابی و دسته‌بندی جمعیت درون قلمرو سرزمینی خاص در نحوه رفتار و گروه‌ها اثر می‌گذارد. جامعه‌ای که به صورت «کاستی» سازماندهی شده است، نوعی رفتار و تعامل اجتماعی

را به افراد دیکته می کند و جامعه ای که بر اساس نظام طبقاتی سازماندهی شده است، گونه ای دیگر از روابط اجتماعی را تسهیل و تعیین می کند. بنابراین، روابط و نظام سیاسی برآمده از این دو گونه ساختار ویژگی های متفاوتی خواهند داشت.

در اینجا از اصطلاح «دیالکتیک ساختاری» برای بیان رابطه ساختار اجتماعی با ساختار سیاسی و چگونگی تعامل آن ها با یکدیگر استفاده می شود. نظریه پردازان مختلفی در این زمینه به تحقیق پرداخته و آثار مهمی از خود بر جای گذاشته اند. در مجموع، کانون اصلی جامعه شناسی سیاسی مطالعه نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی است (بشپیره، ۱۳۸۸: ۱۰۷). به عبارتی، جامعه شناسان سیاسی تأثیر ساختار اجتماعی در ساختار سیاسی را بررسی می کنند و اکثر آن ها به وجود ارتباط معنادار بین دو عرصه ساختاری مذکور اذعان دارند؛ برای مثال، زمانی که مارکس در مانیفست کمونیستی از دولت به عنوان نهادی برای اداره امور مشترک طبقه حاکم یاد می کند، دقیقاً به سرشت طبقاتی آن اشاره دارد، یا بحث انگلس از منشأ دولت و ریشه داشتن آن در تعارض های اجتماعی و ستیزهای طبقاتی، نیز به گونه ای ارتباط ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی را نشان می دهد (دریپر، ۱۳۸۲: ۲۸۳). همچنین مباحث نظریه پردازان دموکراسی در مورد شرایط لازم و کافی برای شکل گیری و تداوم نظام های دموکراتیک، که اغلب ناظر به نابرابری های ساختاری در جامعه و توسعه نیافتگی اجتماعی است، شکل دیگری از مبحث دیالکتیک ساختاری به شمار می رود (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۷۶؛ بال و پیترز، ۱۳۸۴: ۵۶؛ دال، ۱۳۷۹: ۱۸۴). اما آنچه در آرای یاد شده به صورت نظام مند مورد توجه قرار نگرفته، تأثیر دیالکتیک ساختاری بر ثبات یا بی ثباتی نظام سیاسی است. این موضوع به این دلیل اهمیت بسیار می یابد که به رغم وجود ارتباط ناگسستگی بین نظام سیاسی و نظام اجتماعی، این دو عرصه ماهیت و سرشتی متفاوت دارند؛ به این معنی که در عرصه سیاسی، سلطه، اقتدار و اجبار نقشی اساسی ایفا می کنند اما در عرصه اجتماعی همکاری و مشارکت برای تأمین نیازها در قالب فرهنگ مشترک شکل می گیرد ((آرون، ۱۳۷۷: ۶۳۰؛ قوام، ۱۳۸۵: ۴۶؛ نیک گهر، ۱۳۸۳: ۹۸-۹۹). در صورتی که ارتباط این دو عرصه به گونه ای باشد که استقلال آن ها از بین برود و هنجارهای یکی در دیگری بازتولید شود، به تدریج پویایی درونی آن ها به هم می خورد و کارکردهای تداوم بخش آن ها فعلیت نمی یابند.

ارتباط بین ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی اشکال مختلفی دارد که آن‌ها را می‌توان در چهار الگوی کلان دسته‌بندی کرد:

-ارتباط ساختاری در عین استقلال ساختارها؛

-ضعف یا فقدان ارتباط ساختاری؛

-ارتباط ساختاری و ضعف استقلال ساختار سیاسی؛

-ارتباط ساختاری و ضعف استقلال ساختار اجتماعی.

ضعف یا فقدان ارتباط ساختاری اغلب زمانی اتفاق می‌افتد که حاکمیت خواسته‌های عمومی را نادیده می‌گیرد یا جامعه دولت حاکم را مشروع تلقی نمی‌کند. حالت‌های سوم و چهارم نیز در شرایطی رخ می‌دهند که قواعد و هنجارهای حاکم بر یکی از عرصه‌های ساختاری به عرصه‌ای دیگر انتقال یابند. در هر حال با وقوع هر یک از شرایط سه‌گانه فوق، ثبات سیاسی به تدریج برهم می‌خورد. ناگفته پیداست که تنها وضعیت مناسب برای تداوم ثبات سیاسی حالت اول است که در آن هر دو ساختار، در عین حال که استقلال خود را حفظ می‌کنند و کارهایشان را انجام می‌دهند، از ساختار دیگر نیز حمایت می‌کنند.

به نظر می‌رسد دیپالکتیک ساختاری در ایران عصر افشاریه با حالت سوم تطابق دارد. در این دوره ساختار سیاسی، به جای ایجاد قواعد فراگیری که همجوشی و ادغام لازم برای حفظ همبستگی و انسجام سیاسی را به وجود آورد، فضا را برای بازتولید تعارض‌ها و شکاف‌های اجتماعی در عرصه سیاسی مهیا ساخت. برای ارزیابی این مسئله ابتدا ساخت اجتماعی در عصر افشاریه و سپس ساخت سیاسی در همین دوره، و در ادامه، تعامل آن‌ها با یکدیگر بررسی می‌شوند.

تکوین ساختار اجتماعی ایران از ابتدا تا پایان عصر افشاری

ساختارهای اجتماعی در جوامع مختلف به‌مرور زمان و به‌صورت بطنی و غیرمحمسوس شکل می‌گیرند و اغلب به‌مدت طولانی بدون تغییر یا با کمترین تغییر باقی می‌مانند. معمولاً تحولات سریع عرصه سیاست، از قبیل تغییر سلسله‌های حکومتی، شورش‌ها، تهاجم‌ها و جنگ‌ها، در بنیادهای سازنده جوامع تأثیر ماندگاری ندارند. البته این مطلب تا جایی صحیح است که دامنه

تحول گسترده نباشد و همراه با دگرگونی‌های سیاسی، تغییرات اقتصادی و فرهنگی و اندیشه‌ای رخ ندهند؛ به این صورت دگرگونی از عرصه سیاست به تدریج به ساختار اجتماعی سرایت می‌کند و موجب دگرگونی در ارزش‌ها، هنجارها و مناسبات اجتماعی می‌شود. پژوهشگرانی که ساختار اجتماعی ایران قبل از عصر جدید (پیش از مشروطه) را بررسی کرده‌اند، ریشه‌های آن را به دوره‌های اولیه اسلام برمی‌گردانند. از دیدگاه اکثر صاحب‌نظران تاریخ اجتماعی، با ورود اسلام، عناصر فرهنگی، جمعیتی و ارزشی جدیدی به ایران وارد شدند که به مرور زمان ساختار اجتماعی متصلب عصر ساسانی را دگرگون کردند و نظام جدیدی را جایگزین آن ساختند. ویژگی‌های بنیادی این ساختار نوین، با تغییرهایی جزئی، کمابیش تا دوره مشروطه دوام آورد. برای نشان دادن تصویری روشن از ساختار اجتماعی در عصر افشاریه، مروری بر روند تکوین ساختار اجتماعی ایران در دوره اسلامی، اگرچه به‌اجمال، ضروری است.

ساختار اجتماعی ایران تا آغاز عصر صفوی

قشربندی اجتماعی ایران در دوره ساسانی بی‌شبهت به قشربندی کاستی نبود و از طبقات چهارگانه روحانیان (اصحاب دین)، سپاهیان (مقاتل)، دیران (کتاب) و مَهَنَه (کشاورزان، گله‌داران، برزگران، تجار و...) تشکیل می‌شد (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۵۷). این نوع ساختار اجتماعی که بر اساس تفاوت‌ها و پایگاه‌های موروثی افراد مبتنی بود و مانع هر گونه تحرک اجتماعی می‌شد، در برابر دیدگاه‌های مساوات‌طلبانه و شایسته‌سالارانه اسلامی تاب مقاومت نداشت و از درون دچار تغییر شد. در دوره نخست حاکمیت اسلام، جامعه ایران حول محور چهار شکاف عمده به گروه‌های مختلف تقسیم شده بود: ۱) شکاف قومیتی: عرب و ایرانی (عجم)؛ ۲) شکاف دینی: مسلمان و غیرمسلمان (الموردی، ۱۹۶۶: ۲۰۴-۲۰۵)؛ ۳) شکاف اقتصادی: اشراف نوظهور (الخطیب، ۱۳۳۷: ۷۳-۷۴)؛ و عامه مردم و ۴) شکاف اجتماعی: آزادمردان و بردگان. اشراف نوظهور، سادات (کسانی که نسب از پیامبر (ص) می‌بردند)، مهاجران مکه، انصار مدینه و مقام‌های حکومتی را دربرمی‌گرفت (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۷).

با روی کار آمدن عباسیان، تمایزهای چهارگانه بالا تحت الشعاع قرار گرفت. خاندان عباسی قدرتشان را مدیون حامیان خراسانی خود بودند، از این روی با اعطای مناصب مهم حکومتی به ایرانیان، زمینه را برای شکل‌گیری اشرافیتی نوین، که تلفیقی از اشراف ایرانی - عربی بود، مهیا ساختند (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۸). همچنین، تشکیل امپراتوری بزرگ اسلامی با منابع اقتصادی گسترده باعث رشد تجارت، صنعت، گسترش بازارهای منطقه‌ای و دادوستد میان ملت‌ها شد. در اثر این دگرگونی، طبقه جدیدی از تجار پا گرفتند که به اندازه کافی ثروت و اعتبار اجتماعی داشتند که خود را در میان طبقات حاکم جا بدهند. به تدریج، چهار قشر متفندان، نظامیان، صاحب‌منصبان و بازرگانان، زمین‌داران مهم جامعه عباسی را به وجود آوردند (ابن مسکویه، ۱۹۱۵: ۹۹).

در نیمه دوم خلافت عباسی، با ورود غلامان ترک به درون دولت و ارتقای آن‌ها به مناصب بالای حکومتی، در ترکیب گروه‌های درونی طبقه حاکم تغییرهایی ایجاد شد و عامل دیگری در کنار دوگانگی عرب و عجم در جامعه اسلامی شکل گرفت (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۶۶-۴۶۸). در ادامه با سرازیر شدن قبایل جدید ترک، ترکمن و مغول به ایران و تشکیل سلسله‌های حکومتگر ترک و مغول (غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانیان و تیموریان) جایگاه اشرافیت نوپای ایرانی بار دیگر تضعیف شد. طی این دوران، که به مدت چند قرن دوام آورد، نظام اجتماعی ایران پیچیده‌تر شد و تمایزهای بیشتری میان اهل شمشیر و بقیه افراد، ترک (یا مغول) و تاجیک (یا ایرانی) و قبایل بیابانگرد و مردم یکجانشین و آزادمردان و بردگان به وجود آمد (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۸۰).

ساختار اجتماعی ایران در عصر صفوی

با تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری (۹۰۷ق) ساختار اجتماعی ایران وضوح بیشتری یافت. شاهان صفوی با اتکا به باورهای مذهبی شیعی و گسترش آن‌ها موفق شدند میان گسست‌های اجتماعی - سیاسی پل بزنند و از چندپاره شدن جامعه جلوگیری کنند. این مسئله به این دلیل اهمیت دارد که در جامعه بزرگ ایران آن روز، که از ارمنستان تا بغداد و از هرات تا

آناتولی کشیده شده بود، گروه‌بندی‌های جمعیتی مختلفی زندگی می‌کردند که از نظر زبان، نژاد، شیوه معشیت، باورهای دینی و... با یکدیگر تفاوت‌های بارزی داشتند و هر آن آماده بودند که با کوچک‌ترین نارضایتی‌ای ادعای استقلال کنند و از جامعه اصلی جدا شوند. با این حال، دولت صفوی توانست ترکیب باثبات و مستحکمی از این جمعیت‌های ناهمگن ایجاد کند و به مدت بیش از دو قرن، در یک چارچوب سیاسی واحد، یکپارچگی خود را حفظ کنند.

مهم‌ترین عناصر ناسازگاری که جامعه صفوی را تهدید می‌کرد، تفاوت میان ترک و تاجیک، تشکیلات ایلیاتی و شهری، تصوف انقلابی و تشیع متعصب، و تنوکرسی و دیوان‌سالاری گسترده، الزام‌های یکسان‌ساز حکومت دینی و ضرورت‌های یک دولت چندفرهنگی بود (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۸۰). علاوه بر این، تنش‌ها و تعارض‌های درون‌گروهی در میان اقشار مختلف اجتماعی نیز دیده می‌شد؛ مانند رقابت و ستیز میان قبیله‌های قزلباش بر سر مناصب حکومتی (منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۷۸-۸۰؛ روملو، ۱۳۴۹: ۲۶۱/۱)؛ و یا اختلاف میان روحانیت رسمی به نمایندگی صدر و ملاباشی و روحانیت غیررسمی به نمایندگی مجتهدان و مدرسان مدارس دینی (بیل، ۱۳۸۷: ۴۱) بود. دولت صفوی برای پیشگیری و حل تعارض‌های سیاسی درون نظام حکومتی نظام اداری و دیوان‌سالاری پیچیده و گسترده‌ای ایجاد کرد که حدود اختیارات و وظایف متصدیان را تا حد زیادی مشخص می‌کرد (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۱-۵). پادشاهان صفوی گروه‌های بانفوذ شهری از قبیل روحانیون، نویسندگان، و دبیران را درون دیوان‌سالاری به کار گرفتند. همچنین به رؤسای قبیله‌ها و صاحبان قدرت در تشکیلات نظامی مناصب شایسته‌ای واگذار کردند (همان: ۷-۱۸ و ۷۱-۸۶). دولت صفوی، به‌ویژه در دوره شاه عباس اول، با بناکردن کاروانسراها و تعمیر جاده‌ها و تأمین امنیت جان تازه‌ای به تجارت بخشید و بخش وسیعی از تجار و بازرگانان شهری را به کار گرفت (شاردن، ۱۳۴۵: ۳۰۹/۴). این دولت همچنین با ایجاد زیرساخت‌های مناسب اقتصادی، حیات کشاورزی را نیز رونق داد و با کاهش مالیات‌هایی که از زارعان و کشاورزان اخذ می‌شد، حمایت اقشار پایین روستایی را جلب کرد (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۲۱۳-۲۲۸). در نتیجه، ساختار اجتماعی به‌گونه‌ای تکوین یافت که با وجود تمایزهای مختلف، انسجام اجتماعی حفظ شد و صورت‌بندی

اجتماعی، که از دوره تهاجم مغولان استواری و وضوح خود را از دست داده بود، مجدداً استحکام یافت.

در این دوره، بخش‌بندی سه‌گانه ایلی، روستایی، و شهری، که مشخصه اصلی ساختار اجتماعی ایران پیش‌مدرن را تشکیل می‌داد کماکان ادامه یافت (نک. اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷: ۴۴). با این تفاوت که هر چه از سال‌های اولیه تأسیس دولت صفوی می‌گذشت، بخش شهری و روستایی (حیات یکجانشینی) در برابر بخش ایلی و چادرنشینی تقویت می‌شد. خصوصاً اقدامات شاه عباس اول که با توسعه تجارت، گسترش دیوان‌سالاری، تأسیس کارگاه‌های سلطنتی، و وقف املاک سلطنتی‌ای که در اختیار قشر روحانی قرار گرفت، به تقویت اقشار شهرنشین کمک می‌کرد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۴۱؛ کمپفر، ۱۳۶۳، ۱۴۹-۱۵۲؛ فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۹۶۳/۳؛ لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۴۷). همچنین برنامه‌های دولت در مورد توسعه بندها و سدها و... باعث شکوفایی اقتصاد روستایی شد، تا حدی که بعضاً سیاحان اروپایی وضعیت روستاییان ایران را بسیار بهتر از روستاییان اروپایی برآورد کردند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲۴۹). در مقابل، سیاست‌های ایلی دولت در خصوص تضعیف قبیله‌های قزلباش و جابه‌جایی محل زندگی ایلات دیگر، از قدرت نظامی و نفوذ سیاسی و جایگاه اجتماعی نیروهای ایلی کاست (سومر، ۱۳۷۱: ۱۷۹).

اگر از نظر شیوه‌های تولید و تأثیر آن در ساختار اجتماعی به عصر صفوی نگاه کنیم، با نظام اجتماعی پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شویم که در آن شئون و طبقات اجتماعی بر اساس سهمی که در اقتصاد و قدرت سیاسی داشتند، در یک رتبه‌بندی پنج‌لایه قرار می‌گرفتند. در اقتصاد این دوره، شیوه تولید ایلی یا شبان‌کارگی ۳۳ تا ۴۰ درصد، شیوه تولید کشاورزی ۴۵ تا ۵۵ درصد، و شیوه تولید خرده‌کالایی ۱۰ تا ۱۵ درصد سهم داشتند. بر اساس این، طبقات بالا و میانی جامعه اکثراً شامل اقشار شهری و روستایی - به‌جز رؤسای قبایل - بود و طبقات پایین جامعه بیشتر از ایلیاتی‌های بدون حشم و دهقانان بی‌زمین تشکیل شده بود (فوران، ۱۳۸۳: ۷۵). در این دوره، شیوه تولید شبان‌کارگی نسبت به شیوه تولید خرده‌کالایی سهم بیشتری در اقتصاد داشت، و به تبع آن، تعداد بیشتری از جمعیت در این حیطه اشتغال به کار داشتند، اما کثرت این طبقه دلیل بر قدرت سیاسی و

جایگاه برتر آن‌ها در نظام قشربندی جامعه نبود. بررسی دقیق‌تر صورت‌بندی اجتماعی این دوره جایگاه فروتر ایلات را نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی روشن می‌سازد.

جامعه ایرانی که بدین صورت پیکربندی اصلی خود را یافته بود، از ابتدای قرن دوازدهم هجری و با پیدایش نشانه‌های رکود و انحطاط اقتصادی، بار دیگر دچار تزلزل شد. آشوب‌های سیاسی بعدی بر نابسامانی اوضاع اقتصادی افزود و زمینه‌های تغییر در بخش‌بندی سه‌گانه جمعیتی مهیا شد. در اواخر دوره صفوی، به‌طور خاص بعد از شاه‌عباس دوم، بار دیگر انواع مالیات‌هایی که از روستاییان وصول می‌شد، افزایش یافت و کشاورزان مجبور بودند به‌غیر از مالیات‌های متعدد پیشین، سالیانه مقدار ثابت و معینی پیشکشی و سلامانه و عیدی، به‌صورت جنسی یا نقدی، به مأموران دولتی و مالک زمین تقدیم کنند (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۱۶۹-۱۷۰؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۱۲۳۹/۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۲-۱۱۳). در اثر شورش طوایف غلزایی افغان، وضعیت معیشتی کشاورزان از آن هم بدتر شد. در این شورش‌ها نه تنها بسیاری از سدها، بندها، کاریزها و دیگر تأسیسات آبیاری تخریب شد، که اساس کشاورزی دچار اختلال و نابسامانی شد و بسیاری از روستاییان از گرسنگی و بیماری جان سپردند (گیلانتر، ۱۳۴۴: ۵۶-۵۷). فسائی تعداد کشته‌شدگان ایرانی را در هفت سال سلطه افغان‌ها چهار کرور (برابر با دو میلیون) نفر ذکر می‌کند (فسائی، بی تا: ۱۶۸). ممکن است این رقم مبالغه‌آمیز به‌نظر برسد، اما آماری که منابع دیگر ذکر کرده‌اند، آن را تأیید می‌کنند؛ از آن جمله مستوفی در *زبده التواریخ* فقط تعداد کشته‌شدگان در محاصره اصفهان را هفتصدهزار نفر تخمین زده است (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۳۱). گیلانتر معتقد است در حمله افغان‌ها کمتر از یکصد هزار تن کشته شدند (گیلانتر، ۱۳۴۴: ۶۴). تازه این تعداد به‌غیر از افغان‌هایی است که به پایتخت هجوم آوردند و راه بازگشت نیافتند، که اگر اطلاعات مقتضی از کشته‌شدگان افغان نیز در دست بود، مسلماً مشخص می‌شد که در این آشوب و ناآرامی چندساله، چه تعداد زیادی از جمعیت کشور به نابودی و نیستی کشانده شدند. بی‌تردید تقلیل جمعیت و تخریب بنیان اقتصادی و حیات مدنی بر ساختار اجتماعی کشور بی‌تأثیر نبود، اما این آثار زمانی عمیق‌تر و بیشتر شد که سیاست‌های دولت نادری نه تنها به توقف روند نزولی اقتصاد نینجامید، که تداوم جنگ‌های توسعه‌طلبانه و سیاست‌های مالیاتی سخت‌گیرانه این روند را تشدید کرد

(استرآبادی، ۱۳۸۵: ۲۶۸؛ لاکهارت و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۵۵)، «چنانکه از نوازش کوس دولت و دبدبه‌اش جز فریاد و فغان و واویلا حاصل ندیده و...» نبود (مروی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۰۸۷).

ساختار اجتماعی ایران در عصر افشاری

در عصر افشاری اکثر اقشار اجتماعی در شرایط دشواری زندگی می‌کردند، اما دهقانان و کشاورزان نسبت به دیگران شرایط سخت‌تر و وضعیت دشوارتری داشتند (لاکهارت و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۹۹). روستاییان زیر بار ستم مضاعف بودند، مأموران دولت، هم محصولاتشان را به یغما می‌بردند و هم به‌رایگان و بدون دستمزد آن‌ها را به کار وامی‌داشتند. علاوه بر این، تعداد زیادی از کشاورزان را به خدمت نظام می‌بردند و بقیه نیز در طرح‌های ساختمانی و نظامی دولت بیگاری می‌کردند (فوران، ۱۳۸۶: ۱۳۲). از جمله برای ساختن و تزیین کاخ شاهی در کلات سنگ‌های مرمر مورد نیاز را از ایالت تبریز، به‌ویژه اطراف مراغه، بر شانه‌های کشاورزان به آنجا حمل می‌کردند (بازن، ۱۳۶۵: ۴۳). وزن برخی از تخته‌سنگ‌ها بالغ بر پنجاه خروار می‌شد. مردم این سنگ‌ها را «ایران خراب» و «خراج عالم» می‌نامیدند. عالم آرای نادری این سال‌ها را (دهه ۱۷۵۰م) حد اعلائی فرسودگی و زوال توصیف می‌کند (مروی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۰۸۸-۱۰۸۹).

در چنین شرایط دشواری، وضعیت زندگی نظامیان، که اکثراً از قبیله‌های کوچ‌نشین بودند، در مقایسه با دیگر اقشار اجتماعی بهتر بود. در طول حکومت نادر تعداد و نفوذ گروه‌های قبیله‌ای افزایش یافت (کشمیری، ۱۹۷۰: ۶۴). دلایل این افزایش را باید در ساختار دولت و ماهیت گروه‌های قبیله‌ای جست‌وجو کرد که در مباحث بعدی به آن پرداخته می‌شود.

ساخت دولت در عصر افشاری

نادرشاه که در چنین زمینه اجتماعی‌ای به قدرت دست یافت، با اهداف بلندپروازانه نظامی و در بافت سیاسی از پیش موجود، برای رسیدن به اهداف خود اقدام به سازماندهی مجدد دولت کرد. نتیجه اقدامات او در نهایت به شکل‌گیری یک دولت نظامی‌گرای تمام‌عیار انجامید؛ دولتی که ساختارهای متمرکزی داشت، روابط قدرت در آن یک‌سویه بود، همکاری جمعی بر اساس زور و

اجبار صورت می‌گرفت، و فعالیت‌های اقتصادی با هدف تأمین نیازهای نظامی انجام می‌شد.^۱ برای بررسی دقیق‌تر ساخت دولت در دوره افشار لازم است به دو شاخص «ترکیب‌بندی گروه‌های قدرت» و «ساختار نهادی» توجه شود.

ترکیب نیروهای حاضر در دولت

نادر پس از یازده سال کوشش مداوم در استقرار مجدد دولت صفوی با عنوان‌ها و مناصب مختلف، در نوروز ۱۱۴۸ ق بساط این دولت را برچید (استر آبادی، ۱۳۸۷: ۳۶۸). او به مرور زمان، به شکل‌گیری ساختاری کمک کرد که ماهیتی میلیتاریستی داشت. در چنین دولت‌هایی سازماندهی حکومت و حتی کل جامعه در راستای اهداف نظامی گرایانه تنظیم می‌شود و افراد گروه‌هایی که می‌توانند در این راستا خدمت کنند، موقعیت بهتری نسبت به دیگر گروه‌ها می‌یابند. در ایران پیش‌مدرن ایلات چنین ویژگی‌هایی داشتند؛ هر ایل یک واحد جمعیتی مستقل را تشکیل می‌داد که با انسجام درونی بسیار بالا و اقتصاد خودکفا و نیز سلسله‌مراتب مشخص اجتماعی و شرایط زندگی کوچ‌نشینی - که آن‌ها را در حالت تحرک و آمادگی دائمی برای دفاع و حمله قرار می‌داد - گروه مناسبی برای مشارکت و اقدامات نظامی به‌شمار می‌رفتند. نادر با توجه به این ویژگی‌ها، ایلات مختلفی را در حکومت وارد و جایگاه آن‌ها را در ساختار اجتماعی و نظام سیاسی تقویت کرد (کشمیری، ۱۹۷۰: ۶۴؛ مروی، ۱۳۶۴: ۲ / ۴۱).

در دوره افشار ترکیب نیروهای حاضر در دولت از اساس دگرگون شد و عنصرهای جدیدی از ایلات ترکمان خراسان و اکراد ساکن این ناحیه وارد صحنه سیاست شدند و معادله قدرت را به نفع خود تغییر دادند. نمایندگان تیره‌های مختلف افشار از نظر رتبه به‌نحو چشمگیری در صدر قرار داشتند و پس از آن‌ها قاجارهای مرو، کردهای گرائیلی، چشمگزک و خاندان‌های جلایری قرار

۱. ویژگی دولت‌های نظامی گرا را اندیشمندان مختلف سیاسی و اجتماعی، از جمله هربرت اسپنسر، احصاء کرده‌اند. نویسنده این ویژگی‌ها را در مقاله جداگانه‌ای فراهم آورده است. علاقه‌مندان می‌توانند به منبع زیر نیز مراجعه کنند: اسپنسر، هربرت (۱۳۸۱). ساخت‌ها و سنخ‌های اجتماعی در جامعه سنتی و مدرن. ویراسته مالکوم واترز. ترجمه منصور انصاری. تهران: نقش جهان.

می گرفتند (مروی، ۱۳۶۴: ۲ / ۴۸۵-۴۸۶). در مجموع این دوره را می توان «عصر خراسانی» خواند، زیرا بیشتر مناصب، نهادها، و امتیازهای مهم حکومتی در ایران به ایلات ساکن خراسان اختصاص یافته بود (شعبانی، ۱۳۷۷: ۱۵۰).

در میان ایلات قدرتمند این دوره قاجارها در رتبه دوم قرار داشتند. در ابتدای کار نادر، میان او و رئیس قاجارها رقابت خصومت آمیزی در گرفت که با قتل فتحعلی خان قاجار پایان یافت. با این حال، جنگجویان قاجار از خدمت تهماسب دوم و سردار او تهماسب قلی (نادر) کناره نگرفتند و در عملیات های جنگی شرکت و جایگاه خود را حفظ کردند. در میان قبیله های ایل قاجار، قبیله های ساکن در مرو از حامیان اصلی نادر بودند (مروی، ۱/۱۳۶۴: ۱؛ ۱۳۹؛ فلور، ۱۳۶۸: ۲۲). سومین گروه ایلی که در بلوک قدرت حضور داشتند، کردهای ساکن خبوشان (قوچان) بودند. برجسته ترین نماینده کردها در دولت تهماسب خان جلایر یا تهماسب وکیل بود (مروی، ۱۳۶۴: ۹۵/۱ و ۳۳۶).

علاوه بر اینها نادر گروه های قومی مختلف دیگر را نیز به ارتش خود وارد کرد. این گروه های قومی را افغانها، ازبکها و ترکمن های یموت و گوگلان تشکیل می دادند. او برای به خدمت گرفتن افراد هیچ محدودیتی قائل نبود و اشخاص با هر اعتقاد و از هر ملت و قبیله ای می توانستند در ارتش او عضو شوند، تنها به شرط این که مهارت و شجاعت لازم را برای جنگیدن داشته باشند. نادر پس از هر پیروزی، سپاهیان زبده دشمن را به قشون خود ملحق می کرد. او پس از فتح هرات در ۱۱۴۵ق/۱۷۳۲م، عبدالغنی بیگ ابدالی را با تمام نیروهایش به خدمت گرفت (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۶). زمانی هم که خبر شکست اشرف افغان در کشور منتشر شد، افغان های ابدالی و غلزایی مستقر در پادگان قزوین به اطاعت از نادر ابراز تمایل کردند و هشت هزار نفر از افغانها در سلک سپاهیان او درآمدند (همان: ۱۱۸؛ کلوستر، ۱۳۴۶: ۵۰). همچنین پس از فتح هندوستان در ۱۱۵۱ق، چهل هزار سوار افغان از طوایف یوسف زای و هزاره به ارتش نادر ملحق شدند (استر آبادی، ۱۳۸۷: ۷۴۸).

ساخت نهادی (دیوان سالاری) متمرکز اما ضعیف

ساخت نهادی در هر دولت ناظر به نهادهای مستقر و مناصب و پست‌های دولتی و چگونگی ارتباط آن‌ها با یکدیگر در سلسله‌مراتب اداری و سازمانی است. ساخت نهادی دوره افشاریه تا حد زیادی متأثر از دوره صفویه بود. ساختار نهادی دولت صفوی از سه لایه نظامی، دیوانی و مذهبی تشکیل می‌شد. لایه نظامی کارکردهای امنیتی را برعهده داشت؛ لایه دیوانی اداره املاک و کارگاه سلطنتی، به‌ویژه گردآوری و هزینه‌کرد مالیات‌ها را عهده‌دار بود؛ و لایه مذهبی هم کارکردهای آموزشی، بخشی از امور قضایی و اداره اوقاف و مساجد را به انجام می‌رساند. در دوره افشاریه، از همان ابتدا توازن این سه لایه ساختاری به نفع نظامیان بر هم خورد و زمام امور و اختیارات مملکتی به دست رجال نظامی سپرده شد، تا جایی که نام و نشان چندانی از مردان سیاست و تدبیر بر جای نماند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۸۸). جایگاه روحانیت و دیوان‌سالاران در دولت بسیار تضعیف شد و نهادهای مذهبی و دیوانی، نسبت به گذشته، محدودتر شدند.

تقویت نهادهای نظامی

نادر دست‌یافتن به تاج شاهی را مرهون مجاهدت‌های خود و سربازانش بود و به همین دلیل به آن‌ها توجهی ویژه داشت. در عصر افشار، اصلاحات زیادی در امور نظامی انجام شد، تشکیلات نظامی تغییر کرد و نحوه سازماندهی واحدهای نظامی عوض شد، به لشگرهای پیاده یک تیپ سواره و یک فوج توپخانه ملحق شد و تعداد آن‌ها به پانزده هزار نفر رسید، و برای اداره امور تدارکاتی ارتش بر تعداد سازمان‌های پشتیبانی (جباخانه‌ها) افزوده شد (شعبانی، ۱۳۷۷: ۲۲۶). معمولاً دوسوم سپاه نادر را نیروهای تدارکاتی تشکیل می‌دادند و هر سپاهی دو یا سه نفر همراه داشت که کمک کار او بودند و به آن‌ها «تابین» می‌گفتند (مروی، ۱۳۶۴: ۳/۱۱۹۵).

دامنه اصلاحات نادرشاهی در ارتش به مناصب فرماندهی نیز سرایت کرد و سه منصب قورچی‌باشی، قوللر آغاسی (فرماندهی غلامان) و تفنگچی آغاسی حذف شدند. در مقابل به مقتضای پیشرفت‌های تکنولوژیک و پیدایش سلاح‌های جدید، چهار منصب توپچی‌باشی، زنبورک‌چی‌باشی، جزایرچی‌باشی و چرخچی‌باشی به سازمان ارتش اضافه شدند (همان: ۲/۴۵۷).

اصلاح اساسی دیگری که در امور نظامی صورت گرفت، تأسیس نیروی دریایی در دریای خزر و تقویت ناوگان دریایی در جنوب کشور بود. نادر در ۱۱۵۴ق/۱۷۴۲م، آن هنگام که مشغول جنگ در داغستان و سرکوب لژگی‌ها بود، برای تأمین آذوقه ارتش، به کمک جان التون انگلیسی، ناوگانی در دریای مازندران ایجاد کرد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۴۳-۵۴۷ و ۵۸۱). در سواحل جنوبی کشور نیز کشتی‌های جدیدی برای نیروی دریایی تهیه شد و اقتدار دریایی ایران با شکست دزدان دریایی و تصرف بحرین احیا شد (لاکهارت، ۲۵۳۷: ۲۳۱). چنانکه محمد تقی‌خان شیرازی، والی فارس، با کمک کشتی‌هایی موسوم به «رحمانی، فتحشاهی و ملک» به تسخیر بحرین و مسقط پرداخت (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۷۹). وضعیت ارتش از نظر کمی نیز در این دوره تغییر کرد و تعداد نفرات آن، نسبت به دوره‌های قبلی، افزایش یافت. هر چه از حکومت نادر می‌گذشت، ارتش او توسعه بیشتری پیدا می‌کرد. در اواخر سال ۱۱۵۵ق/۱۷۴۳م، به‌هنگام تهیه مقدمات جنگ با عثمانی، او از سپاه سان دید. طبق برآوردی که محمدکاظم مروی انجام داده است، تعداد لشکریان او از مناطق مختلف کشور به سیصد و هفتاد و پنج هزار نفر بالغ می‌شد، که البته صد و پنجاه هزار نفر از آن‌ها اصل ارتش بودند و بقیه عملاً اردو و همراهان را تشکیل می‌دادند (مروی، ۱۳۶۴: ۳/۲۲). اگر تعداد نفرهای اردوهای مستقر در بقیه نقاط کشور و همچنین نفرهای نیروی دریایی را به این عدد اضافه کنیم رقم چشمگیری به دست می‌آید.

تضعیف نهادهای مذهبی

روحانیت با روی کار آمدن نادر و اتخاذ سیاست جدید مذهبی، بسیاری از مناصب و منابع درآمد خود را از دست داد و از لحاظ ساختار نهادی، نسبت به نظامیان، در موقعیت فرودتری قرار گرفت. نادر با سیاست مذهبی صفویان در مورد سبّ خلفا و نشر اندیشه‌های غالبانه شیعی بسیار مخالف بود و اتخاذ چنین سیاستی را عامل اصلی دشمنی ایرانیان با عثمانیان سنی مسلک می‌دانست. او در نظر داشت با قبولاندن اصول مذهب جعفری به عثمانیان از شدت خصومت‌های مذهبی میان شیعیان و اهل سنت بکاهد و در کنار چهار مذهب فقهی اهل سنت، مذهب پنجمی برای شیعیان ایجاد کند (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۹۷-۵۹۹). اما سیاست مذهبی او موفق نبود و با اقبال روحانیان عثمانی و قاطبه

روحانیت داخل کشور مواجه نشد (همان: ۶۰۲). نادر قصد داشت اختلاف‌های مذهبی اتباع خود را از میان بردارد و مذهب تازه‌ای را که ابداع خود او بود، معمول کند. او در مقاصد مذهبی خود انگیزه پیچیده‌ای داشت و می‌خواست ذهن مردم را به خود مشغول دارد و در همان زمان با ایجاد مذهبی نوین، مانند پادشاهان صفوی، به شهرت خود بیفزاید و بر اساس مذهب نوین خود سلسله تازه‌ای تأسیس کند (کشمیری ۱۹۷۰: ۱۱۱-۱۱۲؛ هانوی، ۱۳۶۵: ۲۶۲-۲۶۳).

اقدامات نادر در مورد تغییر دولت و مذهب با مخالفت روحانیت روبه‌رو شد و او نیز این مخالفت‌ها را با شدت عمل پاسخ داد. در شورای دشت مغان میرزا ابوالحسن ملباشی را به خاطر اینکه در خفا گفته بود: «هر کس قصد سلسله صفوی نماید، نتایج آن در عرصه عالم نخواهد ماند»، به دستور نادر خفه کردند (مروی، ۱۳۶۴: ۲/۴۵۵). بعد از مدتی، چون از دشمنی روحانیت با خود آگاه شد، به بهانه هزینه‌های سنگین مملکتی و این که ملاها درآمد اوقاف را درست هزینه نمی‌کنند، دستور داد درآمد اوقاف به خزانه دولت واگذار شود (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۳۸). بسیاری از مناصب روحانیان، مانند صدارت عامه و خاصه، در این دوره حذف شدند و مناصبی چون ملباشی و شیخ‌الاسلام هم که باقی ماندند، چندان اعتبار نداشتند. حیطه نفوذ روحانیت در امور قضایی نیز کمتر و در عوض اختیارات دیوان‌بینگی بیشتر شد (شعبانی، ۱۳۷۷: ۱۴۸).

تضعیف دیوان‌سالاری

اهل قلم و دیوان‌سالاران نیز در این دوره کم‌منزلت بودند و مهم‌ترین کاری که بر عهده داشتند، نگاه‌داشتن حساب‌های مالیاتی بود. نمایندگان دیوان‌سالاری کشوری از سیاست‌های شاه ناراضی بودند، چون شاه اختیارات آن‌ها را محدود کرده بود و در رسیدگی به حساب‌های مالیاتی دقت و سواس گونه به خرج می‌داد و متخلفان را به اشد مجازات محکوم می‌کرد. نادرشاه پس از رسیدن به سلطنت تعدادی از اعضای برجسته دیوان‌سالاری را از کار برکنار کرد و افراد جدیدی را که مورد اعتمادش بودند، بر سر کار آورد و حتی برخی از آن‌ها را به حکومت ایالات گماشت؛ مانند تقی‌خان که از مستوفی‌گری شیراز به حکومت و فرمانروایی کل مملکت فارس رسید، یا شخص

گمنامی به اسم گالم که از اهالی گیلان بود و به حکومت باکو گماشته شد (مروی، ۱۳۶۴: ۲۵/۱؛ آرونوا و اشرافیان، ۱۳۵۶: ۱۳۰-۱۳۱).

دیالکتیک ساختاری در دولت افشاری

تعامل ساختاری میان دو سطح سیاسی و اجتماعی بر اساس نیازها و الزامهای کارکردی شکل می‌گیرد. ساخت سیاسی کارکردهایی نظیر تأمین امنیت و بقای کل نظام، تنظیم روابط افراد و گروه‌ها، تخصیص منابع از طریق فرماندهی (سیاست‌گذاری) و شیوه دستیابی به اهداف را انجام می‌دهد. در مقابل، ساخت اجتماعی نیز کارکردهایی مانند تأمین نیروی انسانی لازم برای دولت و سازمان‌های سیاسی و همچنین تضمین پشتیبانی مالی و انسانی را به انجام می‌رساند (قوم، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۳).

در دوره افشار، دولت به‌خوبی از عهده تأمین امنیت و حفظ مرزها برآمده بود، اما از بابت تخصیص منابع کاستی‌های چشمگیر وجود داشت که از ماهیت دولت و سیاست‌های آن نشئت می‌گرفت. ماهیت دولت ایجاب می‌کرد که نظامیان و نخبگان ایلی امتیازهایی مهم داشته باشند، در نتیجه به علت کمبود منابع - که همه جوامع با آن دست به‌گریبان‌اند - بخش‌های دیگر جمعیت از این امتیازات بی‌بهره می‌ماندند. این موضوع به‌خصوص در مورد افشار و گروه‌هایی نظیر دیوان‌سالاران و روحانیان، که در دولت‌های پیشین صاحب‌نفوذ و از مواهب حکومتی بهره‌مند بودند، می‌توانست نارضایتی‌های جدی ایجاد کند و همان‌گونه که در بحث قبلی ذکر شد، تضعیف نهادهای مذهبی و دیوانی چنین تبعاتی را در پی داشت. درباره تأمین نیازهای دولت به دست جامعه، در این دوره مهم‌ترین سازوکار به‌کارگیری اجباری کشاورزان در خدمات نظامی و اخذ مالیات‌های مختلف از مردم بود که به بدترین شکل ممکن اجرا می‌شد (استرآبادی، ۱۳۸۵: ۲۶۸). در ادامه موضوع به‌صورت جزئی‌تر بررسی می‌شود.

سیاست نظامی نادر آثاری سوء در اقتصاد کشور به‌جای گذاشت. سیاست اقتصادی نادر از الگوی سنتی تبعیت می‌کرد که شامل بازتوزیع عایدات منابع در میان حامیان خودش، به‌ویژه تأمین هزینه‌های مالی تهاجم‌های نظامی‌اش بود (Fragner, 1998: 134). تداوم عملیات نظامی و

لشکرکشی‌های بزرگ نیازمند صرف هزینه‌های گزافی بود که از مردم اخذ می‌شد، همچنین اجرای عملیات نظامی، به ویژه در داخل کشور و مناطق طغیان‌زده، به تخریب شهرها و روستاها می‌انجامید (مروی، ۱۳۶۴: ۳۳۷/۱). بدتر اینکه ویران کردن بعضی از شهرها و استحکامات شرق و غرب ایران در حین لشکرکشی و حمله جزء نقشه جنگی نادر بود (شمیم، ۱۳۶۸: ۱۰۹). تخریب روستاها و شهرها به حدی بود که توجه سیاحان و ناظران خارجی را به خود جلب می‌کرد. ژان اوتر در سفرنامه خود به وضع مقررات جدید، اخذ مالیات سرانه و ویرانی شهرها اشاره می‌کند (اوتر، ۱۳۶۳: ۷۶ و ۱۳۱). سیاح دیگری به نام اوتو، که در این دوره از بغداد به اصفهان سفر کرده است، حال و روز توده مردم را نامناسب توصیف می‌کند. او که دو سال بعد به بغداد باز می‌گردد، در بین راه مشاهده کرد که اوضاع مردم نه تنها بهبود نیافته، که خراب‌تر نیز شده است (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۵۶). یادداشت‌های کالوشکین، نماینده روسیه در ایران، نیز حکایت از فقر و تنگدستی شدید مردم دارد. او در مسیر سفر خود از اصفهان به تبریز به غیر از فقر و فلاکت بی‌حسابی که دامنگیر مردم شده است، چیز دیگری ذکر نمی‌کند و می‌نویسد که از هر شهر و روستایی که گذشتیم یکسره غارت شده بود و به زحمت می‌توانستیم آذوقه و علوفه به دست آوریم. کالوشکین در ادامه راه خود به روسیه از دربند نیز رد می‌شود و در آنجا مشاهده می‌کند که در اثر لشکرکشی نادر به داغستان، مردم دچار گرسنگی شده‌اند. وی در توضیح علت این وضع می‌نویسد که اعلی حضرت [نادرشاه] در هندوستان برای دیدن جواهرات کمتر به خود زحمت می‌داد، اما در داغستان تلاش می‌کند که به عنوان مالیات گندم و جو بگیرد و تازه به اندازه کافی هم نمی‌تواند به دست آورد (آرونوا و اشرفیان، ۱۳۵۶: ۲۷۱).

رکود اقتصادی منحصر به بخش کشاورزی نبود، بلکه سیاست‌های مالیاتی به کساد تجاری و ورشکستگی پیشه‌وران کوچک نیز منجر شده بود. حتی در برخی موارد مانند «تحصیل وجوه جهت عفو طوایف لزکی نه تنها رعایا و برایا بلکه اشراف و اعیان و تجار و قوافل آن بلده دچار خسارت شدند» (مروی، ۱۳۶۴: ۳۷۷/۱). جونس هانوی نقل می‌کند که بازرگانان خارجی، به ویژه اروپاییان، کمتر به ایران سفر می‌کردند، چون تجار ایرانی فقیر بودند و نمی‌توانستند کالاهای زیادی بخرند. بازرگانان ایرانی تقریباً در همه جا با اعمال زور و اخاذی و غارت اموال خود از

طرف مأموران دولتی روبه‌رو می‌شدند (آرونوا و اشرفیان، ۱۳۵۶: ۲۸۵). حتی بازرگانان خارجی نیز از اعمال فشار و زور حکومت در امان نبودند، چنانکه در ۱۱۵۶ق/۱۷۴۴م برای سرکوب شورش تقی‌خان در شیراز از بازرگانان شرکت هند شرقی، تجار هلندی و ارمنی، مبالغ زیادی مالیات گرفته شد (لاکهارت، ۱۳۷۷: ۵۶۱). متولیان زمین‌های وقفی نیز از سیاست‌های دولت در امان نبودند؛ نادر در سال‌های آخر سلطنت خود فرمانی صادر کرد و اوقاف را به‌نفع خزانه دولت خود ضبط کرد (فریزر، ۱۳۶۸: ۱۸۱). به‌عبارتی، بر خلاف سیاست صفویان، او دارایی‌ها و املاک وقفی را مصادره کرد و به‌عنوان «رقبات نادری» تحت نظارت دیوان درآورد (Fragner, 1998: 134). بنابراین در این دوره اقشار یکجانشین، اعم از روستایی و شهری، تحت فشار حکومت بودند و سلطنت نادر جز رنج و محنت ثمری برای مردم نداشت. مخارج لشکرکشی‌های دایمی او از مالیات‌های گراف و باج‌های سنگین تأمین می‌شد (لاکهارت و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۵۳-۵۵۹). در ۱۱۴۹ق/۱۷۳۶م که دوباره قصد تسخیر قندهار را داشت (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۷۴۱) با اخذ مالیات مردم کرمان را چنان بینوا کرد که تا هفت سال بعد از آن دچار قحطی شدند (لاکهارت و دیگران، ۱۳۷۷: ۳۷۶). از این گذشته، دو سال بعد در ۱۱۵۱ق، مردان و زنان کرمان را وادار کرد که تجهیزات و تدارکات مورد نیاز او را از کرمان تا قندهار به‌دوش برکشند و حمالی کنند، زیرا چارپای بارکش در لشکر وی اندک بود (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۵۵-۲۵۶). همچنین در سال ۱۷۴۷م نادر بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیات‌های سنگینی بست و عده‌ای را نیز به قتل رساند (هانوی، ۱۳۶۵: ۳۱۰-۳۱۱؛ بازن، ۱۳۶۵: ۲۷). نادر با حمله به هند و ترکستان خود را در میان پادشاهان جهان‌گشا جای داد و نقش او در تاریخ ایران این بود که مردم را از دست روس‌ها، افغان‌ها و عثمانی نجات داد، اما رفتار خشن و بیرحمانه او مردم را به فقر و بیچارگی کشاند، تا جایی که دیوان‌سالاران و لشکریان، از بزرگ و کوچک، هیچ یک از جان خود ایمن نبودند. نادرشاه نیز از ترس و تنفر مردم از خود آگاه بود (Sumer, 1992: 165). وی علاوه بر اخذ مالیات و تنبیه شورشیان یا متهمان حداقل در مشهد صد تن از اعیان، بزرگان و دیوان‌سالاران را به دارکشید (Perry, 1985: 585). نادر با اقدامات خود «رعیت را به آخرین پایه افلاس کشاند» (بازن، ۱۳۶۵: ۲۶).

جمع بندی

ساختار اجتماعی ایران هم تحت تأثیر شکاف‌های عمودی (طبقه‌ای) است و هم تحت تأثیر شکاف‌های افقی (قومی - قبیله‌ای) قرار می‌گیرد. با این حال، ماهیت میلیتاریستی دولت و ادامه سیاست‌های جنگ طلبانه به برتری موقعیت نظامیان در سلسله مراتب اجتماعی و به ضرر افشار دیگر و در نهایت تشدید تمایزهای طبقه‌ای انجامید. همچنین سیاست دولت در به کارگیری جنگجویان قبایل، بدون اینکه قواعد فراگیری ایجاد کند که همجوشی و ادغام لازم برای حفظ همبستگی و انسجام سیاسی را به وجود آورد، فضا را برای بازتولید تعارض‌های و شکاف‌های اجتماعی در عرصه سیاسی مهیا ساخت.

در این دوره، گروه‌های اجتماعی، به ویژه ایلات، بدون هیچ گونه پیوستگی فرا ایلی در عرصه سیاسی در کنار یکدیگر به فعالیت پرداختند. این گروه‌ها به صورت جزایر جداگانه‌ای بودند که در عرصه دولت کنار یکدیگر قرار گرفته، ولی هیچ گونه پیوندی با هم نداشته‌اند. به این دلیل، با وقوع کوچک‌ترین بحران در عرصه سیاسی، انسجام دولت به هم می‌ریخت، درحالی که در مقطع‌هایی از تاریخ ایران، از جمله در اوایل عصر صفوی (به ویژه دوره شاه اسماعیل)، به سبب حضور قدرتمند پیوندهای دینی، تفاوت‌های ایلی تا حد زیادی کنار گذاشته شده بود. به عبارت دیگر، در دوره شاه اسماعیل پیوندهای مذهبی میان شکاف‌های ایلی پل ارتباطی ایجاد می‌کرد و از بروز تعارض‌های اجتماعی و بازتولید آن‌ها در عرصه سیاسی ممانعت می‌کرد. در دوره شاه عباس و جانشینان او این کار از طریق ساختار اداری و وفاداری به نظام سلطنتی انجام می‌شد.

از لحاظ کارکردی، رابطه ساخت سیاسی با ساخت اجتماعی، به ویژه در اواخر عمر نادر، به صورت کاملاً یک طرفه در آمد و تنها موقعی دولت متوجه جامعه می‌شد که برای تأمین منابع مالی در مضیقه قرار می‌گرفت؛ بنابراین هر چه از عمر دولت افشاری می‌گذشت، گسست و فاصله دولت و جامعه از یکدیگر افزایش می‌یافت. ضمن اینکه اعمال خشونت در اخذ مالیات‌ها و دریافت مالیات‌های سنگین و مکرر، بسیاری از مردم را از هستی ساقط می‌کرد و به این ترتیب حداقل کارکرد تأمین امنیت جانی و مالی مردم، که در آغاز قدرت‌گیری نادر به دست دولت

انجام می‌شد، در اواخر عمر دولت و به دست مأموران آن نقض می‌شد و در واقع دولت همچون عامل ایجاد ناامنی عمل می‌کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- آرون، ریمون (۱۳۷۷). **مراحل اساسی در جامعه‌شناسی**. ترجمه باقر پرهام. تهران: علمی فرهنگی.
- آرونوا، م.ر. و ک. ز. اشرفیان (۱۳۵۶). **دولت نادرشاه افشار**، ترجمه حمید امین. تهران: شبگیر.
- ابن مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد (۱۹۱۵). **تجارب الامم**. به تصحیح آمد روز. ج ۲. قاهره: التمدن الصناعیه.
- استرآبادی، میرزامهدی (۱۳۸۵). **جهانگشای نادری**. ویرایش مانی کاشانی. تهران: جامی.
- _____ (۱۳۸۷). **دره نادره**. به اهتمام سیدجعفر شهیدی. تهران: علمی فرهنگی.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۸۷). **طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران**. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: نیلوفر.
- اوتر، ژان (۱۳۶۳). **سفرنامه ژان اوتر**. ترجمه علی اقبالی. تهران: جاویدان.
- الخطیب، مهدی (۱۳۳۷). **حکومت بنی امیه در خراسان**. ترجمه باقر موسوی. تهران: توکار.
- بازن، پادری (۱۳۶۵). **نامه‌های طیب نادرشاه**. ترجمه علی اصغر حریری، به کوشش بدرالدین یغمایی. گیلان: شرق.
- باسورث، کلیفورد ادmond (۱۳۷۸). **تاریخ غزنویان**. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بال، آلن؛ گال پیترز (۱۳۸۴). **سیاست و حکومت جدید**. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۸). **جامعه‌شناسی سیاسی**. تهران: نی.
- بیل، جیمز (۱۳۸۷). **سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی**. ترجمه علی مرشدیزاد. تهران: اختران.

- حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی (۱۳۶۴). **تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی**. تهران: علمی فرهنگی.
- دال، رابرت (۱۳۷۹). **در باره دموکراسی**. ترجمه حسن فشارکی. تهران: شیرازه.
- درپیر، هال (۱۳۸۲). **نظریه انقلاب مارکس: جلد اول (دولت و بوروکراسی)**. ترجمه حسن شمس آوری. تهران: مرکز.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹). **احسن التواریخ**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). «خلافت عباسیان در ایران» در **تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه**. گردآورنده ریچارد فرای. ترجمه حسن انوشه. ج ۴. تهران: امیرکبیر.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱). **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**. ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی. تهران: نشر گسترده.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰). **در باب صفویان**. ترجمه رمضان علی روح‌اللهی. تهران: مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. ج ۳. تهران: توس.
- _____ (۱۳۴۵). **سفرنامه**. ترجمه محمد عباسی. ج ۴ و ۵. تهران: امیرکبیر.
- _____ (تصحیح و تحشیه) (۱۳۷۶). **حدیث نادرشاهی**. تهران: موسسه بعثت.
- _____ (۱۳۷۷). **تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه**. ج ۱. تهران: قومس.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۶۸). **از نادر تا کودتای رضاخان میرپنج**. تهران: مدبر.
- فریزر، جمسن (۱۳۶۸). **تاریخ نادرشاه افشار و مختصری از سلاطین مغول در هند**. ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک. تهران: پاسارگاد.
- فسایی، حاج میرزا حسن (بی تا). **فارسنامه**. تهران: بی تا.
- فلسفی، نصراله (۱۳۴۵). **زندگانی شاه عباس اول**. ج ۳. تهران: دانشگاه تهران.
- فلور، ویلم (۱۳۶۸). **حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)**. ترجمه ابوالقاسم سرّی. تهران: بی تا.

- فوران، جان (۱۳۸۶). **مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)**. ترجمه احمد تدین. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هفتم.
- قرائی مقدم، امان‌اله (۱۳۸۶). **مبانی جامعه‌شناسی**. تهران: ابجد.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۵). **سیاست‌های مقایسه‌ای**. تهران: سمت.
- کشمیری، خواجه عبدالکریم محمود (۱۹۷۰). **بیان واقع (سرگذشت احوال نادرشاه)**. تصحیح دکتر کی.بی. نسیم. اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور: مطبوعه جیب پرس.
- کلستر، آندره (۱۳۴۶). **تاریخ نادرشاه**. ترجمه محمدباقر امیرخانی. تبریز: کتابفروشی سروش.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). **سفرنامه کمپفر**. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- کوهن، کارل (۱۳۷۳). **دموکراسی**. ترجمه فریرز مجیدی. تهران: خوارزمی.
- گیلانتر، پطرس دی سرکیس (۱۳۴۴). **سقوط اصفهان**. ترجمه محمد مهریار. اصفهان: کتابفروشی شهریار.
- لاکهارت، لارنس (۲۵۳۷). **نادرشاه**. ترجمه و اقتباس مشفق همدانی. تهران: امیرکبیر.
- لاکهارت، لارنس و افشار نادری، غلامرضا (۱۳۷۷). **نادرشاه آخرین کشورگشای آسیا**. ترجمه اسماعیل نادرافشاری. تهران: دبستان.
- لمبتون، آن (۱۳۷۷). **مالک وزارع در ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نی.
- الماوردی، علی (۱۹۶۶). **الاحکام السلطانیة**. بیروت: دارالفکر.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴). **عالم‌آرای نادری**. در ۳ جلد. تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: زوار.
- مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵). **زبده‌التواریخ**. به کوشش بهروز گودرزی. تهران: دانشگاه تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۳۷۴). **مروج الذهب ومعادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. تهران: علمی فرهنگی.
- منشی ترکمان، اسکندریگ (۱۳۷۷). **تاریخ عالم‌آرای عباسی**. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. ج ۱. تهران: دنیای کتاب.

- میرزا سمیعا (۱۳۷۸). **تذکره الملوک**. به کوشش مینورسکی. ترجمه محمد دبیر سیاقی. تهران: امیرکبیر.

- **نامه تنسر به گشنسب** (۱۳۵۴). تصحیح مجتبی مینوی با همکاری محمداسماعیل رضوانی. تهران: خوارزمی.

- نیک گهر، عبدالحسین (۱۳۸۳). **مبانی جامعه‌شناسی**. تهران: توتیا.

- هانوی، جونس (۱۳۶۵). **زندگی نادرشاه**. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: علمی فرهنگی.

- Fragner, Bert. (1998). "Economy" in **Encyclopaedia Iranica**. vol. 8.

California: Mazda Publisher.

- Perry, John (1985). "Nadershah" in **Encyclopaedia Iranica**. vol. 1.

London: Boston & Henely, Routledge & Kegan Paul.

- S meř Faruk (1992). "Av ıdar" in **Türkiyede Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi**. cilt. 2. Istanbul: Yeni Sanatlar Matbaası.

